

روانشناسی لفظ‌گرایی

علی خزاعی‌فر

در مقالات پیشین در باب لفظ‌گرایی گفتیم که در سنت ترجمه در ایران، گرایشی محسوس به حفظ کلمات، تعبیرات و ساختارهای نحوی متن اصلی مشاهده می‌شود. و نیز گفتیم که لفظ‌گرایی در معنایی که مورد نظر ماست، لزوماً روشی مذموم نیست زیرا برخی از متون را اساساً باید به روش لفظ‌گرا ترجمه کرد. روش لفظ‌گرا وقتی مذموم است که متناسب با نوع متن نباشد یا محدودیت‌های زبان فارسی را ندیده بگیرد. هدف این مقاله بررسی روانشناسی لفظ‌گرایی است. نخست به نقش زبان در متن اصلی به‌عنوان یکی از عوامل اساسی تعیین‌کننده روش ترجمه اشاره می‌کنیم. سپس وضعیت کیفی ترجمه در ایران را توصیف کرده و مترجمان را به دو دسته کلی تقسیم می‌کنیم: مترجمانی که لفظ‌گرائیشان مبنای نظری ندارد و مترجمانی که لفظ‌گرائیشان مبنایی نظری دارد. غالب مواردی که به‌عنوان ترجمه لفظ‌گرای هنجارگریز نقل و نقد می‌شود ترجمه‌های مترجمان دسته اول است. اما مترجمان دسته دوم نیز کارشان خالی از تأثیرات نابجای لفظ نویسنده نیست و در کار اینان نیز به درجات کم یا زیاد لفظ‌گرایی هنجارگریز دیده می‌شود. در این مقاله تأکید ما بیشتر بر مترجمان دسته دوم است. هدف ما شناسایی عواملی است که به هنجارگریزی منجر می‌شود: تعریفی نادرست از پای‌بندی و چسبیدن به لفظ نویسنده با هدف حفظ "سبک" او، بی‌توجهی به نوع متن، خستگی، تشخیص نادرست در مورد بسط قابلیت‌های زبانی. اینها برخی از عواملی هستند که باعث می‌شوند حتی مترجمان سرشناس نیز در مواردی به خلاف هنجار تن بدهند. کار مترجمان سرشناس آزمایشگاهی بزرگ برای مطالعه روانشناسی لفظ‌گرایی است. در دیدگاه سنتی نسبت به ترجمه، متن اصلی قداست دارد و محکی است برای سنجش "درستی" یا "نادرستی" روش ترجمه. براساس این دیدگاه در مورد مسائلی از قبیل دقت یا عدم‌دقت مترجم، افزودن به متن یا کاستن از متن، تغییر بیان یا حفظ تعبیر نویسنده، با ملاک متن اصلی داور می‌شود. این دیدگاه دیگر مورد قبول نظریه‌پردازان ترجمه نیست زیرا متن اصلی تنها یکی از لاقبل سه عامل عمده تعیین‌کننده روش ترجمه است. دو عامل دیگر عبارت است از خواننده ترجمه، که لزوماً همیشه هم‌سطح خواننده متن اصلی نیست و نیز قابلیت‌های متفاوت - و عموماً محدودتر - زبان مقصد که مستلزم تغییراتی در شیوه بیان نویسنده است.

در مقالات پیشین گفتیم که این دیدگاه سنتی ترجمه بر عرصه ترجمه در ایران حاکم است و عموم مترجمان، لاقلاً در مقام نظر، وقتی از مفهوم تعادل و وفاداری صحبت می‌کنند، بیش از آنکه به خواننده

ترجمه و به قابلیت های زبان فارسی و امکانات بالقوه و بالفعل آن اشاره کنند، از پای بندی بی چون و چر شیوه بیان نویسنده سخن به میان می آورند. از آنجا که ترجمه تابع متغیرهای گوناگونی است، نویسنده محوری همانقدر افراط آمیز است که دخل و تصرف در کار نویسنده. چون متن را لزوماً برای خواننده متفاوت از خواننده متن اصلی ترجمه می کنیم و باز چون متن را به زبانی با قابلیت های بیانی متفاوت برمی گردانیم، حق آن است که با در نظر داشتن خواننده ترجمه، زبان مقصد و متن مبدأ به عنوان سه رأس یک مثلث، به نزدیکترین معادل دست یابیم. بدیهی است "نزدیکترین" مفهوم می است نسبی نه مطلق. "نقش زبانی" از جمله مفاهیم زبان شناسی است که در مباحث نظری ترجمه بسیار سودمند است. مفهوم "نقش زبانی" از یک سو به خواننده ترجمه مربوط می شود زیرا خواننده در زبان مادری خود با نمونه های متعدّد از متون دارای نقش های مختلف زبانی آشناست و چون در هر متنی که ترجمه می شود، زبان متن بناچار نقش خاصی دارد، برای آنکه خواننده متن ترجمه را درست بفهمد و با آن ارتباط برقرار کند باید بتواند برای آن نقشی معین تعیین کرده و آن را در طبقه خاص خود جای دهد. از سوی دیگر، مفهوم "نقش زبانی" مفهومی برخاسته از متن است. از خواص متن است. متنیت متن به این است که زبان در آن نقش معینی داشته باشد. بنابراین در ادامه مقاله، از آنجا که هدف ما اشاره اجمالی به اشکالات نظری دیدگاه سنتی ترجمه است، دیدگاهی که آبخخور لفظ گرایی امروز می باشد، اهمیت دو عامل "خواننده ترجمه" و "زبان مقصد" را ضمن بحث درباره مفهوم نقش زبانی روشن می کنیم، سپس بحث اصلی را پی می گیریم.

انتخاب روش ترجمه تا حد بسیار زیادی به نقش زبان در متن اصلی، بستگی دارد. بدیهی است در همه متون، زبان با هدفی واحد به کار گرفته نمی شود بلکه در متون مختلف زبان نقش های مختلف دارد. این نکته، در مقام نظر، شاید بدیهی به نظر برسد — از دیرباز نیز زبان شناسان و فلاسفه برای زبان نقش های متفاوت قایل بوده و آن نقش ها را توصیف و دسته بندی کرده اند — اما در مقام عمل، از این نکته غالباً غفلت می شود. تا جایی که به ترجمه مربوط می شود، مترجم می تواند برای زبان دو نقش کلی قایل باشد، نقش اطلاع رسانی و نقش ادبی. نقش زبان در عموم متون، اساساً نقش اطلاع رسانی است؛ آنچه نویسنده می گوید بیش از چگونه گفتن او اهمیت دارد. نقش زبان در متون ادبی، نقشی ادبی است؛ چگونه گفتن نویسنده به اندازه چه گفتن او اهمیت دارد. در متون ادبی، سبک نویسنده، یعنی انتخاب کلمات و تعبیرات و ساختهای نحوی و ایجاز کلام، در شناخت نویسنده و درک معنی اثر او اهمیت دارد. هدف ادبیات صرفاً انتقال اطلاعات و حقایق نیست. هدف ایجاد تأثیرات است، تأثیراتی که از طریق زبان ایجاد می شود. در متون غیر ادبی، رابطه میان نویسنده و خواننده رابطه اطلاع دهنده و اطلاع یابنده است، اما در متون ادبی، رابطه تأثیرگذار و تأثیر پذیر است. مترجم باید تمایز میان این دو نوع نقش و تبعات منطقی این تمایز را بپذیرد. پذیرش تبعات در عمل به این معنی است که با توجه به نقش زبان در متن، روشی مناسب برای ترجمه برگزیند و از آمیختن روش ها پرهیز کند. روش لفظ گرا در ترجمه بسیاری از متون ادبی

کاربرد دارد ولی کاربرد آن در ترجمه سایر متون به زبانی منجر می‌شود که نمی‌تواند نقش اطلاع‌رسانی خود را به نحو احسن ایفا کند. لفظ‌گرایی به نوعی تعادل در سطح خُرد می‌انجامد، زیرا کلمات ترجمه عموماً نظیری در متن اصلی دارند اما در متونی که هدف اصلی آن اطلاع‌رسانی است تعادل به ناچار در سطح کلام برقرار می‌شود. در اینجا مترجم نه از زاویه پایین بلکه از منظری بالا به متن می‌نگرد و برای حصول اطمینان از اینکه خواننده ترجمه کمابیش با همان میزان سهولت و لذت، همان اطلاعاتی را به دست می‌آورد که خواننده متن اصلی، هر مقدار جرح و تعدیل را که لازم بداند اعمال می‌کند. لازم به ذکر است که در بسیاری از موارد، چه در متون ادبی چه در متون غیرادبی، ترجمه جمله به روش لفظ‌گرا — البته با اعمال تغییرات نحوی اجباری — کاملاً پذیرفتنی است و اساساً نیازی نیست جمله را به بیان دیگر نوشت. این به دلیل شباهت‌های طبیعی میان زبان‌ها در سطوح مختلف واژگانی، نحوی و معنایی و اشتراک خوانندگان متن اصلی و ترجمه در یک سلسله مفاهیم، پیش‌فرض‌ها و دانش است. بحث روش‌های ترجمه وقتی مطرح می‌شود که ترجمه جمله به روش لفظ‌گرا با قابلیت‌های زبان فارسی، یا با نقش زبان مغایرت پیدا می‌کند. به نمونه زیر توجه کنید:

نباید آشکارا با این کلمه شروع می‌کردم. حتی اگر چه به ندرت می‌توانیم از استفاده از این اصطلاح اجتناب کنیم، اما آشکارا چیزی به نام "تفکر قرون وسطی" وجود ندارد... در کتاب نخست، اگر چه انکار صریح آن تعمیمی وجود دارد که ارسطوگرایی قرن سیزدهم را با افلاطون‌گرایی نخستین متفکران مسیحی در تضاد قرار می‌دهد، و نیز تصدیق روشن اهمیت تعامل افلاطون‌گرایی و ارسطوگرایی در اوایل قرون وسطی، افلاطون‌گرایی توجه بیشتری را جلب می‌کند. در کتاب دوم، که شایستگی بیشتری برای رسیدن به پایان قرن شانزدهم دارد، ویراستاران به عنوان بخشی از هدفشان مبادرت به ارائه سنت ارسطویی قرون وسطی می‌کنند اما بیان می‌کنند که آنان باید به همین دلیل به ملاحظه فیلسوفانی بازگردند که در کتاب نخست کنار گذاشته بودند.

مثال فوق از کتابی در زمینه تاریخ فلسفه غرب انتخاب شده است. از مترجم انتظار می‌رود که با زبان و انشای کتب تاریخ یا فلسفه که در زبان فارسی سابقه طولانی و نمونه‌های متعدّد دارند آشنا باشد ولی در اینجا مترجم بی‌اعتنا به این سنت، به شیوه لفظ‌گرایی روی آورده و در نتیجه زبان، سبکی پیدا کرده که آن را "بی‌سبکی" باید نامید زیرا نه معادل سبک متن اصلی است و نه معادل سبک متون مشابه در فارسی. کلمات تحت تأثیر متن اصلی با یکدیگر ترکیب شده‌اند و نه بنا بر اقتضای ترکیب کلمات در فارسی. در اینجا مترجم به کلمات، تعبیرات و ساخت جمله نویسنده اصالت و اولویت داده و آن را عیناً به فارسی "برگردانده" است. این جمله بیان فارسی ندارد و در متنی که در آن زبان نقش اطلاع‌رسانی دارد قابل توجیه نیست زیرا نقل بی‌دلیل جمله در سرعت درک و سهولت خواندن اثر می‌گذارد و در نتیجه زبان نمی‌تواند نقش اصلی خود را که "اطلاع‌رسانی به مؤثرترین صورت" است به درستی ایفا کند.

اگر بخواهیم وضعیت کیفی ترجمه در ایران را از دیدگاه لفظ‌گرایی توصیف کنیم، مترجمان را

می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد. دسته اول مترجمانی هستند که برای ورود به عرصه ترجمه حرفه‌ای جواز لازم را کسب نکرده و صلاحیتشان احراز نشده، ولی در آشفته‌بازار ترجمه و نشر خود را مترجم به حساب می آورند. مترجم شدن اینان ناشی از سوء تفاهم است زیرا نه به زبان اصل اشراف دارند نه زبان فارسی مسلطند. نه می توانند زبان اصلی را به درستی تحلیل و ارزشیابی کنند و نه می توانند در زبان فارسی سبک بیافرینند. روابط بین کلمات در متن اصلی را به درستی درک نمی کنند و جملاتی که می نویسند، انحرافات آشکار از فارسی معیار دارد. مشکل این دسته از مترجمان هنوز "درست خواندن" و "درست نوشتن" است. گرایش این مترجمان به لفظ نویسنده گرایشی آگاهانه نیست بلکه از سر اجبار است زیرا چون قدرت تغییر بیان ندارند، به کلمات، تعبیرات و ساختارهای نحوی متن اصلی چون نشانه‌هایی راهما در دل تاریکی می نگرند و به آنها چنگ می زنند تا گم نشوند. گرایش اینان به لفظ نه مبتنی بر نظریه‌ای قابل دفاع است و نه محدودیت‌های نحوی و معنایی زبان فارسی را رعایت می کند. لفظ‌گرایی اینان از غایت وفاداری نیست، پرده‌پی بر سر صد عیب نهان می پوشند. نمونه کار این قبیل مترجمان در مجلات و کتب کم نیست. کلمات فارسی است، اما نحو و تعبیرات انگلیسی. در اینجا به ذکر یک نمونه اکتفا می کنم:

اگر سخن راجر بیکن را باور کنیم، پوسیدگی در قرن سیزدهم آغاز شد: «سومین علت ظهور سلسله‌های درویشی این واقعیت است که مدت چهل سال آخوندهای صومعه‌گریز از مطالعه خداشناسی و فلسفه بسیار غفلت کرده‌اند... که آنان یکسره سنن قدمای حکیم را ترک کرده‌اند... صومعه‌گریزان متأخر کلاً جاپاهایشان را رها کرده‌اند.» بیکن این سخنان را در ۱۲۷۱ نوشت. او خود فقیری فرانسسی بود، اما همانندان و ناهماندانش — اوگروتست و ویلیام شروودی را تحسین می کرد اما آلبرت کیبر را تحسین نمی کرد — با تقسیم ساده میان آخوند صومعه‌گریز بنا به فرض عقب‌افتاده و فقرای رو به پیشرفت مطابق در نمی آیند. (موارد... در اصل ترجمه است)

در مورد نمونه فوق دو نکته قابل ذکر است. اول اینکه در بازار ترجمه ایران، ترجمه فوق ترجمه کاملاً ضعیفی به حساب نمی آید و به همین دلیل است که ناشری با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها آن را به عنوان کتابی مهم و به صورتی نفیس چاپ کرده است. ترجمه‌های بهتر و بدتر از این ترجمه در بازار فراوان است. اما سؤالی که در اینجا مطرح است این است که آیا خوانندگان این کتاب هنگام خواندن نوعاً متوجه ضعف ترجمه می شوند و در صورت مثبت بودن پاسخ، چه برخوردی با کتاب می کنند. آیا با این نوع زبان خو گرفته‌اند و آن را تاحدی طبیعی می دانند؟ آیا آنقدر به روانی و درستی زبان اهمیت می دهند که از فرط عصبانیت از سبک کتاب و به دلیل ناکامی در درک معنی، کتاب را کنار می گذارند؟ پاسخ به این سؤالات نیاز به تحقیق دارد، اما احساس من این است که خوانندگان احتمالی این کتاب‌ها، مثلاً دانشجویان دوره فوق‌لیسانس رشته‌های الهیات یا تاریخ، نوعاً آنچنان حساسیتی نشان نمی دهند که کتاب را کنار بگذارند و اگر توجه آنها به معایب زبان ترجمه جلب می شود، معایب را

تأخذه طبیعی تلقی می‌کنند و در هر حال شکیبایی از خود نشان می‌دهند. احساس من بر اساس این واقعیت است که حتی ناشران معروف نیز هنوز معیاری کیفی در مورد زبان ترجمه ندارند و هنوز روی کتاب‌هایی سرمایه‌گذاری می‌کنند که شاید با ویرایش نیز نتوان آنها را به حد معیار رساند. آنچه در کار چنین مترجمی مشهود است، خطای نظری نیست، بلکه ضعف عملی است. ضعف مترجم از سطح کلمه آغاز می‌شود ولی با گسترده‌تر شدن سطح ترجمه — یعنی در سطح ترکیب، سطح تعبیر، سطح جمله — نمود بارزتری می‌یابد. در نمونه فوق، مترجم می‌توانست به جای "باور کردن"، "پذیرش" بگذارد و به جای "پوسیدگی"، "انحطاط"؛ کلمه "آخوند" بار فرهنگی دارد و نمی‌توان آن را به جای عنصر فرهنگی دیگر به کار برد. در سطح فراتر از کلمه، "ترک سنن" ترکیبی آشنا و پذیرفتنی است، اما "رها کردن جاپاها" ترکیبی نه‌آشنا پذیرفتنی است. در ترکیبات "آخوند صومعه‌گریز بنا به فرض عقب‌افتاده" و "فقرای رو به پیشرفت" نیز با ملاحظه زبان فارسی می‌توان تجدیدنظر کرد. و بالاخره جمله "همانندان و ناهمانندان... مطابق در نمی‌آیند" اساساً مفهوم نیست.

بهترین معیار توفیق ترجمه آن است که ترجمه را بتوان در نوعی معین از متون (ژانر) جا داد. اما وقتی می‌توان ترجمه‌ای را در نوعی معین جا داد که نه فقط از جهت محتوا بلکه از جهت زبان و شیوه بیان نیز با دیگر آثار متعلق به آن نوع همخوانی داشته باشد. هر ترجمه‌ای در زمینه تاریخ یا الهیات یا فلسفه به صرف موضوع آن در ژانر تاریخ یا الهیات یا فلسفه قرار نمی‌گیرد. مترجمی که با این رشته‌ها مانوس نیست، یعنی از کتب متعلق به این رشته‌ها زیاد نخوانده و زبان به اصطلاح "به دستش نیامده"، و با اصطلاحات و تعبیرات آشنا نیست و "فقط مترجم" است، خود را به مخاطره می‌اندازد. آنها که "فقط مترجمند" و به موضوعی که ترجمه می‌کنند احاطه استادانه ندارند، در عرصه‌های تخصصی نمی‌توانند وارد بشوند و این مرزی است که ناشران باید تعیین کنند نه خود مترجمان.

دسته دوم مترجمانی هستند که به زبانی که از آن ترجمه می‌کنند تسلط دارند. البته تسلط به زبان غیرمادری همیشه امری نسبی است و با قید کم یا زیاد بیان می‌شود ولی مترجمی که تسلط لازم برای ورود به دنیای ترجمه حرفه‌ای را دارد کسی است که اگر تصور می‌کند معنی کلمه یا جمله‌ای را درست فهمیده، درست فهمیده باشد و اگر معنی کلمه یا جمله‌ای را نمی‌فهمد، بداند که نمی‌فهمد و نیز بداند چگونه از چه راه‌هایی باید به درک معنی کلمه یا جمله برسد. به تعبیر ساموئل جانسون:

The next best thing to knowing something is knowing where to find it.

این، ملاک تشخیص قدرت زباندانی مترجم است. این دسته از مترجمان به زبان فارسی نیز تسلط دارند به طوری که می‌توانند به فارسی تألیف کنند یا اندیشه نویسنده را به طرق مختلف بازگو کنند و به سبکی با هویت یا لااقل به سبکی پذیرفتنی بنویسند. البته هر صاحب سبکی، در انتخاب کلمه و نحوه ترکیب آنها و نیز در انتخاب ساختارهای نحوی دلبستگی و سلیقه خاص خود را دارد و همین است که سبکی را از سبکی دیگر و مترجمی را از مترجم دیگر متمایز می‌کند ولی آنچه مشترک میان این دسته از

مترجمان است این است که می‌توانند به فارسی معیار بنویسند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست توضیحی مختصر درباره فارسی معیار بدهم. بدیهی است هر چه فارسی زبان بنویسد، فارسی معیار نیست. فارسی معیار قواعدی دارد. براساس این قواعد نوشته می‌شود و براساس همین قواعد هم داوری می‌شود. این قواعد بسیار متوسط‌تر از قواعد دستور زبان فارسی است و همچون آنها در طول زمان دستخوش تغییر می‌شود. قواعد دستور زبان را به دلیل محدود بودن می‌توان توصیف کرد و آموزش داد، ولی قواعد فارسی معیار قواعدی نانوشته است و فقط زمانی آنها را احساس می‌کنیم که نقض می‌شوند. در دستور زبان با قواعد سروکار داریم، اما در فارسی معیار با محدودیت‌ها و قابلیت‌های این قواعد. قابلیت‌ها محدودند و محدودیت‌ها در همه سطوح زبان وجود دارند، اما محدودیت‌ها چنان نیست که مانع غنی شدن زبان بشوند و به سلیقه‌های فردی مجال بروز ندهند. این محدودیت‌ها با جدا کردن زبانی از زبانی دیگر به آن هویت می‌بخشند. پس علیرغم محدودیت‌ها می‌توان به سبک‌های مختلف قایل بود که همگی در محدوده فارسی معیار نوشته شده باشند.

با توجه به آنچه در توصیف این دسته از مترجمان گفته شد، این نتیجه به دست می‌آید که این دسته از مترجمان هر چه می‌نویسند، پذیرفتنی است. واقعیت جز این است. آنچه اینان مستقیماً به فارسی می‌نویسند طبعاً پذیرفتنی است، اما این حکم در مورد ترجمه‌های آنان همیشه صادق نیست. در توضیح این مطلب شاید بتوان به طریق زیر استدلال کرد. محققان آموزش زبان برای اشاره به آموختن زبان مادری و زبان دوم از دو اصطلاح متفاوت استفاده می‌کنند. آنان آموختن زبان مادری را *acquisition* می‌نامند و آموختن زبان دوم را *learning*، زیرا بین این دو نوع آموختن تفاوت بسیار قایلند. از جمله تفاوت‌ها این است که *acquisition* عملی ناخودآگاه است و فراگیرنده، که معمولاً کودکان هستند، در جریان یادگیری ذهنی خالی دارند. اما *learning* عملی آگاهانه است و فراگیرنده در جریان یادگیری ذهنی خالی ندارد زیرا قبل از آن زبان مادری خود را آموخته و این آشنایی تأثیراتی مثبت یا منفی در کار زبان‌آموزی او ایجاد می‌کند.

به نظر می‌رسد در مورد ترجمه و تألیف نیز وضعیت مشابه‌ای وجود دارد. وقتی فرد تألیف می‌کند، کاملاً متکی به قابلیت‌های واژگانی، نحوی و معنایی زبان مادری خویش است و ابداعات و ابتکارات زبانی‌اش نیز با توجه به قابلیت‌ها و محدودیت‌های بالقوه زبان مادری صورت می‌گیرد. در ترجمه فرد با وضعیتی دوگانه روبروست: هم فکر از آن دیگریست و هم این فکر در قالبی از پیش تعیین شده بیان شده است. اگر مترجم بتواند مقصود گوینده را از جمله انتزاع کند و سپس بدون توجه به قالب جمله در زبان اصلی، مایه معنی را در قالب دیگری در زبان مقصد بریزد، در این صورت زبان متن اصلی تأثیری بر زبان مقصد نخواهد داشت. این کار در عمل غیر ممکن نیست، اما همه می‌دانیم که فرایند ترجمه عموماً به گونه دیگری است. زبان متن اصلی به دلایل مختلف و به میزان کم یا زیاد تأثیر خود را بر زبان ترجمه می‌گذارد.

تأثیراتی که ممکن است مثبت یا منفی باشد. در فرایند تألیف، مؤلف طبعاً به ذخایر نحوی و معنایی زبان مادری خود اتکا دارد. چه فکر کنیم که از طریق زبان می‌اندیشیم چه فکر کنیم که اندیشه مستقل از زبان است، در جریان تألیف به زبان مادری دلیلی نداریم که تصور کنیم مؤلف به قابلیت‌های بیانی زبانی دیگر نظر دارد. زبان مادری اوست که فکر او را می‌زایاند. قدرت فکر او وابسته به قدرت زبان اوست. یا شاید برعکس. فکر اوست که از صورت انتزاعی خود خارج شده و در قالب‌های زبانی ریخته می‌شود و قدرت فکر است که زبان را بسط داده و قدرت می‌بخشد. اما در فرایند ترجمه، متن اصلی پیوسته پیش روی مترجم است. معنی در زبان تنیده و در انتقال آن مترجم گاه بناچار، گاه از سر اختیار و گاه ناخودآگاه لفظ و تعبیر نویسنده را انتقال می‌دهد. بدین ترتیب، مترجمان دسته دوم نیز، به‌رغم تسلطی که بر زبان مادری دارند، نمی‌توانند خود را کاملاً از جذبه یا دام زبان نویسنده برهانند.

دلایل و نحوه تأثیرپذیری این دسته از مترجمان از متن اصلی گوناگون است. اولین و مهمترین دلیل، دلیلی نظری است و آن اعتقاد به حفظ لفظ و شیوه بیان نویسنده است، زیرا، به‌زعم این دسته از مترجمان، فقط در این صورت است که می‌توان به نویسنده وفادار بود. این مترجمان اگرچه در مقام نظر می‌پذیرند که "وفاداری" آنها به لفظ نویسنده نباید محدودیت‌های فارسی را ندیده بگیرد، اما در مقام عمل گاه در دام لفظ نویسنده گرفتار می‌آیند. البته این تأثیرپذیری را نمی‌توان ناشی از ناآگاهی مترجمان دانست. چون اینان بنا به فرض شناخت کافی از زبان دارند. به‌نظر می‌رسد تأثیرپذیری اینان ناشی از اجباری است که بر خود تحمیل می‌کنند. اینان در برخورد با جمله‌ای که ساخت یا بیانی غیرفارسی دارد، دو راه پیش روی خود می‌بینند: یا از خیر لفظ و تعبیر نویسنده بگذرند یا اینکه قابلیت‌های بالقوه زبان فارسی را آنچنان بسط بدهند که بتواند لفظ و تعبیر نویسنده را بیان کند. برخی از مترجمان به دلیل اعتقاد به آنچه که آن را وفاداری به نویسنده می‌دانند، کمتر حاضرند لفظ و تعبیر نویسنده را فدا کنند بلکه بیشتر ترجیح می‌دهند و لو به اکراه لفظ و تعبیر نویسنده را به فارسی وارد کنند.*

برای خواننده ترجمه، متن اصلی وجود ندارد، بلکه فقط یک متن است و آن متن ترجمه است و خواننده طبعاً با معیارهای زبان مقصد درباره این متن داوری می‌کند. اما مترجم مدام با متن اصلی درگیر است. او پیوسته می‌خواهد اطمینان حاصل کند که همه چیز را منتقل کرده است و برای اینکه همه چیز را به ترجمه منتقل کند، گاه جمله او سازشی از قابلیت‌های دو زبان می‌شود. در واقع هر زبان حاشیه‌ای برای توسعه دارد. در این حاشیه قابلیت‌های بالقوه فعلیت می‌یابد. آنچه در این حاشیه قرار می‌گیرد آمیزه‌ای از قابلیت‌های بالفعل زبان مبدأ و بالقوه زبان مقصد است و ممکن است خواننده آنها را بپذیرد یا نپذیرد.

* اینکه چرا برخی مترجمان ما درد لفظ نویسنده را دارند و سواست‌گونه می‌کوشند همه تعابیر او را به فارسی منتقل کنند، نیازمند تحقیق جداگانه‌ای است. شاید دلیل آن خودباختگی فرهنگی و علمی باشد. برخی مترجمان بیش از آنچه لازم است در برابر لفظ نویسنده کرنش نشان می‌دهند چون در برابر فکر او کرنش نشان می‌دهند. این کرنش ممکن است هم به بی‌اعتنایی به خواننده و هم به بی‌اعتنایی به زبان فارسی منجر شود.

زبان ترجمه پیوسته میل به بسط و گاه میل به قبض دارد. می‌خواهد قالب‌های محدود را بشکند. مترجم مدام تحت فشار است که این حاشیه را وسیع‌تر کند و قابلیت‌های زبان را توسعه بدهد. ولی خواننده مایل است متن را براساس قابلیت‌های فعلیت یافته زبان بخواند. مترجم نمی‌تواند زبان را بیش از آنچه کشش دارد بسط دهد. قوانین زبان، مثل مشخصه‌های معنایی کلمات، خواص ترکیبی کلمات، تعبیرات مبتنی بر استعاره، قواعد نحوی، قواعد نقطه‌گذاری، قواعد حاکم بر اعمال گفتاری (speech acts)، تاحدی انعطاف دارند. می‌توان آنها را بسط داد اما نه می‌توان ندیده گرفت. مرزها از پیش تعیین شده نیستند. مترجم است که مرزها را می‌شناسد و حد انعطاف را درک می‌کند. هر متن ترجمه شده به نسبت کم‌و بیش بر قابلیت‌های بیانی زبان می‌افزاید و به نسبت کم‌و بیش تأثیرات زبان متن اصلی را نشان می‌دهد. در توضیح نکات فوق به ذکر یک یا دو مثال اکتفا می‌کنم. توجه داشته باشید که قصد من انتقاد از مترجم نیست، بلکه توصیف پدیده لفظ‌گرایی است:

در یکی از زندگی‌نامه‌ها گفته می‌شود که نخستین کشف او در سن بیست و پنج اتفاق افتاده است... اگرچه بیست و پنج به راحتی می‌تواند خطای نساخ باشد که به جای پانزده نوشته شده است، مشخص کردن اتفاقات دوره بعد با هر درجه‌ای از اطمینان دشوار است.

خواننده با خواندن نمونه بالا پی می‌برد که این جمله با امکانات بیانی زبان فارسی نوشته نشده و اگر خواننده با زبان انگلیسی آشنا باشد می‌تواند مواردی را که مترجم به عاریت گرفته مشخص کند. این موارد عبارتند از کاربرد فعل "می‌تواند" با مرجع غیرذی‌روح یعنی "بیست و پنج" (توجه کنید که فعل can در اینجا به معنای احتمال به کار رفته نه توانستن)؛ کاربرد قید "به راحتی" با مرجع غیرذی‌روح و بالاخره استفاده از تعبیر انگلیسی "با هر درجه‌ای از اطمینان". اگر مترجم جمله فوق که خود نویسنده قابلی است می‌خواست جمله فوق را مستقیماً به فارسی بنویسد بی‌تردید به امکانات بیانی زبان فارسی اتکا می‌کرد و در این صورت شاید جمله‌ای شبیه جمله زیر می‌نوشت: "...اگرچه بیست و پنج کاملاً احتمال دارد خطای نساخ باشد که... اتفاقات دوره بعد را نمی‌توان با اطمینان مشخص کرد." آنچه از دیدگاه توصیفی درخور توجه است این است که مترجم چگونه تحت تأثیر متن اصلی قرار گرفته. این تأثیرپذیری آگاهانه بوده یا ناآگاهانه؟ به عاریت گرفتن تعبیرات، زبان فارسی را غنی می‌کند. این اصلی مسلم است. آنچه کاملاً مشخص نیست مصادیق این اصل است که محل اختلاف مترجمان است زیرا تابع شناخت و ذوق آنهاست. بدیهی است هر تعبیر انگلیسی را نمی‌توان عیناً به فارسی برگرداند. همچنین، هر کجا که تعبیری را به تعبیری کم‌و بیش معادل آن در زبان فارسی ترجمه می‌کنیم، بخشی کم یا زیاد از معنی ممکن است از دست برود. مثلاً در نمونه فوق، "با اطمینان مشخص کرد" دقیقاً معادل با "هر درجه‌ای از اطمینان" نیست زیرا در اولی درجات اطمینان قید نشده اما دومی تمامی درجات اطمینان را در بر می‌گیرد. در این موارد راهنمای مترجم، چنانکه پیشتر گفته شد، نوع متن است. در متنی که هدف ارائه اطلاعات است، دقت

بیش از حد برای انتقال اجزای معنایی متن اصلی مانع درک سریع متن می‌شود. از آن گذشته، زبان ترجمه باید تا حد امکان شبیه زبان متن تألیفی آن نوع متون باشد تا خواننده بتواند با متن ترجمه ارتباط برقرار کند. مثال دیگر:

گرایش استادان وابسته به کارگاه ترجمه در آمریکا این بود که ادعا کنند رویکردشان در مطالعه ترجمه مبتنی بر هیچ نوع پیش شرط نظری نیست.

در اینجا به نظر می‌رسد مترجم مایل بوده هر طور شده از کلمه "گرایش" (معادل صوری فعل tend) استفاده کند، در نتیجه مترجم فعل "گرایش داشتن" را در الگویی جدید به کار گرفته: "گرایش... در این بود که ادعا کنند..." اگر مترجم جمله فوق را می‌خواست مستقیماً به فارسی بنویسد شاید چنین چیزی می‌نوشت: استادان وابسته به کارگاه ترجمه عموماً مدعی بودند که...

وابستگی مترجم به ساخت جمله اصلی و تلاش در گنجاندن همه اجزای جمله اصلی، از جمله عبارات معترضه متعدد و عبارات توصیفی بلند و تودرتو، در یک جمله واحد، و پرهیز از شکستن جمله به دو یا چند جمله کوتاه‌تر، به جملاتی غیرفارسی منجر می‌شود. توجه کنید که توان و ظرفیت جمله در انگلیسی و فارسی برابر نیست بلکه جمله فارسی به دلیل آنکه فعل - پایانی است، برخلاف جمله انگلیسی که مفعول - پایانی است، نوعاً کوتاه‌تر و بسیط‌تر از جمله انگلیسی است. در دو نمونه زیر مترجم ادیب جمله خود را تحت تأثیر متن انگلیسی به سه فعل متوالی ختم کرده است:

وی به زبان مادری خود می‌نزد، و آن را از اینکه معروض "خوکان"، شاهان و شاهزادگان نالایق که خواهان اشعار تملق‌آمیزند و نافر هیختگانی که قدرت دریافت ظرائف و زیبایی‌های زبان فارسی را ندارند، افتد، حفظ می‌کند.

خود ناصر خسرو نمی‌تواند منبع این خبر باشد، زیرا بررسی و بازبینی دقیق تمام آثار فلسفی او، هیچ عطف توجه غیر متعارفی، هیچ ادعایی دال بر رهبری شخصی و رای آنچه یک داعی و مبلغ برای فراخوانی مردم به دین خودش انجام می‌داده است، هیچ نوع خودبینی و خودستایی و رای آنچه از یک شخص بسیار درس خوانده‌ای که جرأت به خرج داده و کتاب‌ها نوشته است توقع می‌رود، دیده نمی‌شود.

گاه مقصود نویسنده از جمع معانی کلمات بر نمی‌آید و لذا ترجمه لفظ به لفظ مقصود را نمی‌رساند:

I always choose my friends for their good looks and my enemies for their good intellects. Man cannot be too careful in his choice of enemies.

ترجمه چاپ شده: من همیشه دوستانم را به خاطر خوشگلیشان انتخاب می‌کنم و دشمنانم را به خاطر درک و فهمشان. آدم نمی‌تواند در انتخاب دشمنان خود خیلی دقت کند.
ترجمه پیشنهادی: ... آدم هر چه در انتخاب دشمنان خود دقت کند کم است.

مثالی دیگر:

و برای آنکه مطلب از این هم پیچیده تر و بغرنج تر شود، در قرن دهم، یعنی پانصد سال بعد از مرگ ناصر خسرو کتابی پدیدار شد که چنین می نمود که ترجمه احوال و شرح زندگی اوست.

در جمله فوق نیز مترجم تعبیر نویسنده را عیناً به فارسی منتقل کرده: "و برای آنکه مطلب از این هم پیچیده تر و بغرنج تر شود..." حال آنکه این اصطلاح چون در فارسی به صورت یک واحد معنایی پذیرفته نشده به ناچار لفظ به لفظ تعبیر می شود. ترجمه پیشنهادی: آنچه مطلب را از این هم پیچیده تر می کند این است که در قرن...

پس دلیل اول دلیلی نظری است. مترجم چون خود را مجبور به حفظ لفظ و تعبیر نویسنده می بیند، لفظ و تعبیر او را عموماً آگاهانه گاه به اکراه گاه به قصد بسط قابلیت های بالقوه زبان فارسی به فارسی منتقل می کند. دلیل دوم این است که متن اصلی همیشه یک صورت از چند صورت ممکن برای باز نویسی جمله در اختیار مترجم قرار می دهد. وقتی که ذهن خسته است نمی تواند صورت های مختلف و ممکن را بیازماید و بهترین را برگزیند بلکه به صورت و قالب جمله نویسنده بسنده می کند. مترجمان حرفه ای همیشه با بهترین کیفیت خود کار نمی کنند. در مواردی کیفیت ترجمه بهتر از مواردی دیگر است. شاید کار آنها در آغاز روز بهتر از کار آنها در پایان روز باشد. از این گذشته چون آنها همه چیز را به خاطر علاقه ترجمه نمی کنند، طبعاً نسبت به برخی ترجمه ها بی میل تر از برخی دیگر می باشند.

دلایل دیگری هم وجود دارد، مثل ترس از منتقد احتمالی، ترس از اینکه یک روز ترجمه آنها با اصل مقابله شود. در مجموع، از دیدگاه توصیفی، کار مترجمان حرفه ای آزمایشگاهی است که در آن می توان روانشناسی لفظ گرایی را بررسی کرد.